

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

محمد قراگوزلو
۲۱ جون ۲۰۱۵

از اصلاحات سیاسی تا انقلاب کلنگی! و پاسخی هم به آقای اکبر گنجی

جنبش اصلاحات سیاسی با عروج دولت "تدبیر و امید" وارد دوران دیگری از سپهر اجتماعی ایران شده است. اضلاع این جریان از چند زاویه قابل بازیافت است:

اول. در سطح بین المللی و به لحاظ سیاسی این جنبش پایه های نظری خود را از "دموکراسی روال کاری" در دستگاه تئوریک هانتینگتون کسب کرده است به گواهی فاکت های بی شمار اقتدای رهبران این جنبش به روال دموکراسی خواهی فرموله شده در مرکز مطالعات "اولین" دانشگاه هاروارد امری بی تخفیف است. من در مجلد اول از سه گانه های دموکراسی پژوهی (فکر دموکراسی سیاسی، مؤسسه انتشارات نگاه) میانی این دموکراسی ارتجاعی را تبیین کرده ام و نشان داده ام که حتی انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری این مدل دموکراسی ده ها بار از دموکراسی بورژوائی غرب نیز خوارتر است! اگر حق رأی عمومی و برابر یک پایه شناخته شده دموکراسی اجتماعی است در مقابل جنبش اصلاحات سیاسی از دموکراسی نخبگی دفاع کرده است. رهبران این جنبش به وضوح در انتخابات ۱۳۸۴ و دوگانه "معین، رفسنجانی- احمدی نژاد" سیاه بر سفید گفتند و نوشتند که "هر رأی به کاندیدای دانشگاهی ما مساوی ده پونزده رأی است." در واقع ستراتیژی "ایران برای ایرانیان" همواره فضای سیاسی و اداری کشور را میان دوپست سید نفیر از اعضای نخبه جبهه مشارکت و کارگزاران و خط امام و مجمع روحانیون تقسیم کرده است. به ترکیب دولت روحانی از بالا تا پائین نگاه کنید تا با یک قیاس اجمالی با ترکیب دولت های رفسنجانی و خاتمی به عرض من برسید!

به لحاظ اقتصادی و در سطح بین المللی این جنبش تمام اعتبار خود را از نظریه پردازی های هایک – فریدمن اخذ کرده است. هدف این جنبش پاسخ کاپیتالیستی به بحران اقتصاد سیاسی ایران به شیوه باز انباشت سرمایه در مسیر ادغام مجدد در سرمایه داری غرب است! مبدا تاریخی این جنبش در جهان معاصر به کودتای شیلی باز می گردد و الگوهای شناخته شده ی آن بعد از فروپاشی شوروی و شکست مانوئیسیم از یک سو ریشه در تاجریسم ریگانیسم دارد و از سوی دیگر نیم نگاهی نیز به اصلاحات یلتسینی و دنگ شیائوپینگ دوخته است. شکست الگوی سرمایه داری دولتی، پایان دوران دولت دخالت گر و آغاز شکوفائی اقتصادی با تقدیس بازار آزاد! به این اعتبار ریشه ی تاریخی جنبش اصلاحات سیاسی را نه در دوم خرداد ۷۶ بل که باید با شروع دولت رفسنجانی (۱۳۶۸) ردیابی کرد!

از نظر فلسفی و معرفت شناختی این جنبش حرف زیادی برای گفتن نداشته است. آن چه که سال هاست از زبان "استاد محترم" جناب دکتر سروش بازیافت می شود و خود را در قالب گذار از "تکلیف" به "حق" بازسازی می کند نسخه به

روز شده "تنزیه المله و تنبیه الامه" آیت الله نائینی است که این "فیلسوف ارجمند" کوشیده است با چاشنی هرمنوتیسم زیمل – گادامر و ناخنک زدن به حامد ابوزید باز تولید کند!

در عرصه فرهنگی؛ تکیه به راهکار گذار مسالمت آمیز و تساهل و تسامح و پرهیز از خشونت در واقع بیش از آن که یک تفکر روش مند و متکی به چارچوب های شناخته شده و ریشه دار باشد به تسویه حساب با یک برهه سیاسی مشخص باز می گردد. نوعی توبه نامه نویسی خجولانه! رهبران این جنبش که از بنیان گزاران وزارت اطلاعات به شمار می روند و در سرکوب های خشن و خونین دهه شصت – از کردستان و ترکمن صحرا تا قلع و قمع سازمان های سیاسی – دخالت مستقیم داشته اند، بدون نقد آن دوران سیاه و تباه، حالا نه فقط منتقد خشونت و طرف دار تساهل و مدارا شده اند بل که مخالفان خود و به خصوص سوسیالیست ها را به خشونت و "انقلاب کلنگی" متهم می کنند!

دوم. برای این که متن ما از حالت خطی و مستقیم خارج شود به چند پرسوه جالب اشاره می کنم. هر یک از این مؤلفه ها را می توان در قالب چهار عرصه پیش گفته و به دور از سطحی نگری ژورنالیسم رایج ارزیابی کرد. ابتداء و بی مجامله بگویم که هر گونه تغییر انسان ها و سازمان ها رو به جلو و در راستای دفاع از مردم زحمتکش امری ستودنی و قابل حمایت است. در مورد تغییر نظری افراد من علاوه بر این آموزه ساده و فشرده مارکس چیزی برای اضافه کردن ندارم که "انسانی که از خویش بیگانه شده شبیه متفکری است که از ذات طبیعی خود بیگانه شده است در نتیجه اندیشه او صور ثابتی هستند که خارج از طبیعت انسان لانه کرده اند". موضوع تغییر نظری اصلاح طلبان از تیپ های پادگانی به فعالان مدنی ضد خشونت را در این قالب باید نگریست و توضیح داد.

این که اصلاح طلبان از زدن پونز به پیشانی زنان بی حجاب تا راه اندازی کمپین آزادی های یواشکی جلو رفته اند... این که با ندامت آشکار در خصوص صعود از دیوار "لانه جاسوسی شیطان بزرگ" پوستین دموکراسی امریکائی پوشیده اند... این که از بنیان گزاران وزارت اطلاعات و روی کردهای پولیسی امنیتی و استانداری و فرمانداری نظامی امنیتی به مقام شاخص استادی دانشگاه و روزنامه نگار و جامعه شناس ارتقاء یافته اند... این که از رویکردهای به غایت خشن و خونین دهه شصت به فعال مدنی و دموکراسی خواه و مبارز ضد خشونت شیفت کرده اند... این که از لویاتان هابز به جامعه باز پوپر تشریف برده و به خواستگاری هانا آرننت رفته اند... این که ریش های خود را سه تیغه کرده و یک پای ثابت بازارهای بورس شده اند و به جای موتور و سپا سوار مازراتی و لامبورگینی می شوند... این که برندگان خوشبخت نوبل صلح و هریتاز و کیتو و واسلاو هاول و والسا هستند و از این قبیل "این که" ها می تواند و باید در جای خود نقد و ارزیابی شود. نگفته پیداست که در شرایط حاضر و به خصوص بعد از خیزش جنبش اصلاحات سیاسی وظیفه میرم سوسیالیست ها نه تمرکز بر افشاگری سابقه این افراد بلکه ورود به مبارزه نظری و سازمان یابی طبقاتی علیه ایشان است.

جامعه مدنی و باز پوپری باید با جامعه سوسیالیستی پاسخ گیرد، مبارزه با جبهه مشارکت و امثالهم باید با تلاش برای تحزب کارگران جواب داده شود و توطئه های ضد کارگری خانه کارگر باید با سازمان یابی تشکل های مستقل کارگری تلافی شود.

وقتی که آقای دکتر علی ربیعی روز روشن و در جلسه رأی اعتماد در مجلس شورای اسلامی به سابقه امنیتی خود افتخار می کند، نوشتن مقالات طولانی در افشای این سابقه اگر خود نمائی نباشد باری وقت تلف کردن است. در ماجرای کاندیداتوری مهندس موسوی تمام تأکید نگارنده بر این بود که به جای ورود به وقایع دهه شصت بهتر است که موسوی و کل کمپین "چپ" و راست وی در برابر نقد برنامه های او قرار گیرند. به خصوص که هم موسوی و هم هوادارانش دخالت او در جنایات دهه مزبور را تکذیب می کردند. اگر دادگاه های صوری و جنجالی مانند "ایران تریبونال" راه به جایی برده است این افشاگری ها نیز می توانند مؤثر واقع شوند. علاوه بر این ها اتهام جنایت به افراد

حقیقی از سوی اپوزیسیون وقتی می تواند مؤثر واقع شود و از مظلوم نمائی متهم پیش گیری کند که در دادگاه بی طرف و متشکل از هیأت منصفه منتخب از سوی نهادهای قضائی منتخب و مردمی طراحی شود و مهم تر این که حکم آن ضمانت اجرایی داشته باشد. وگرنه در فضای مجازی همه روزه و همه علیه هم اتهام رفتار پولیسی و جنایت علیه بشریت می پراکنند بی آن که ره به کوره دهی ببرند. این نکته را گفتیم تا ضمن پاسخ به یک بند از مظلوم نمائی اخیر آقای اکبر گنجی چند نکته دیگر را هم گفته باشیم.

سوم. همه می دانند که بعد از شکست نئوکان های امریکائی در منطقه و متعاقب بحران عمیق ۲۰۰۷ و افول هژمونی نظامی و سیاسی امریکا و عروج حزب دموکرات سیاست های منطقه ئی ایالات متحده نیز تغییر کرده است. در ارتباط با حاکمیت ایران امریکائی ها از "تغییر رژیم" به سیاست "اصلاح رفتارها" روی کرده اند که بارزترین نماد آن را در تعامل و مذاکره بر سر پرونده هسته ئی می توان نشان داد. از سوی دیگر اپوزیسیون مطلوب امریکا سال هاست که از جریان های سلطنت طلب و برانداز به "اپوزیسیون اصلاح طلب" و البته "دموکراسی خواه و لیبرال" تغییر کرده است. این تغییر به خصوص بعد از خیزش سبز به شکل گسترده ای در آمده و با عروج دولت روحانی وارد دوران تازه ای شده است. ورود هزاران خود تبعیدی موسوم به روزنامه نگار و فعال مدنی و غیره به اروپا و امریکا به اپوزیسیون خارج از کشور شکل دیگری هم داده است. تأثیر این امر در رسانه برتر مثل روز روشن است. فعالان این طیف که در داخل همه رسانه های مکتوب را قبضه کرده اند در خارج نیز در همه اتاق های رسانه اصلی چادر شبانه روزی زده اند! این امر موضوع عجیبی نیست که انسان، از آن جا بخورد و نیازمند تحلیل و تبیین آن باشد. در هر حال افراد و سازمان ها و دولت ها بر اساس منافع طبقاتی و شخصی خود عمل می کنند و اگر کسی این را نفهمیده باشد به قول لنین همیشه در سیاست قربانی سفاقت خویش است. بالاخره اگر در داخل جریان حاکم و نیمه حاکمی وجود دارد که می خواهد سرمایه داری ایران را در سرمایه داری غرب ادغام کند چرا غرب نباید رسانه اش را در خدمت مبلغان آن قرار دهد؟ بله! در نتیجه مسأله این نیست. مسأله این هم نیست که با وجود آن ژست پر طمطراق دموکراسی خواهی چرا رسانه برتر متعاقب پخش یک میزگرد بحث و مناظره بلافاصله در یک اقدام "غیر مترقبه" ای میل طولانی و کشف آقای گنجی را با سوز و گداز می خواند و ضمن طلب مغفرت و آمرزش از این فعال مدنی و ضد خشونت فلم اصلی مناظره را هم سانسور می کند. مسأله اما در نکات مطروحه در آن نامه است.

چهارم. قبلاً هم نوشته بودم که خیلی ها در آستانه انتخابات دولت یازدهم کاسه گدائی به دست گرفتند و ناله سر دادند که "بله اگر می خواهید ایران سوریه نشود به روحانی رأی بدهید!" از آن آقایان اقتصاد خوانده و مبلغ روز الوکزامبورگ و مروجین مارکوزه و هورکهایمر گرفته تا طیف نویسندگانه محترم نامه به بی بی سی فارسی! این که جریان "رادیکال" جنبش اصلاحات سیاسی از جبهه مشارکت مثلاً سوسیال دموکرات به جریان دست راستی "اعتدال و توسعه" روحانی نوبخت سقوط کرده است چیز عجیبی نیست. اینان حیات خود را با حاکمیت گره زده و تعریف کرده اند و هر که برای شان روزنه ای از "امید و تدبیر" بگشاید بی درنگ لیبیک می گویند. در نتیجه مسأله این هم نیست. مسأله این است که جناب گنجی گناه احتمالی سوریه ئی شدن ایران را به گردن اپوزیسیون چپ انقلابی می اندازد و ضمن انتساب خشونت به چپ به یک معرکه گیری تمام عیار دست می زند. درست مانند استادش جناب دکتر احسان نراقی. حتماً به یاد دارید که آقای نراقی نیز ظهور طالبان و جنگ داخلی افغانستان را به کمونیست های روسی و کودتای تره کی نسبت داد و از بیخ و بن به انکار نقش مستقیم امریکا و متحدانش در شکل بندی القاعده برخاست. البته در حال حاضر و در شرایطی که حتا خانم کلینتن نیاز از دخالت دولت متبوعش در ایجاد داعش و امثال آن طفره نمی رود و ارتش آزاد سوریه به وضوح از سوی سرمایه داری غرب حمایت می شود انتساب وقوع جنگ و خشونت در افغانستان و سوریه و یمن و لیبیا و عراق به سوسیالیست ها در توان شعبده بازان و چشم بندان سیاسی هم نیست تا چه رسید به آقای نراقی و

شاگردش! بدبختانه کمونیست‌ها به واسطه قتل عام حافظ اسد و صدام حسین در پنج دهه اخیر در عراق و سوریه غایب بوده‌اند. ایضاً در لیبیا. جنایات سر راست دوستان و حامیان خود در اتاق فکرهای امریکا را به گردن انقلابیون نیندازید لطفاً!

پنجم. آقای اکبر گنجی این منتقد عنان گسیخته "خشونت" و طرفدار سینه چاک دموکراسی و مبارزه مدنی مفتخر به کسب جایزه نیم میلیون دلاری کیتو است. من چند سال پیش در مقاله "سبز نئوکان" این ماجرا را بر رسیده ام و فی الجمله از آن می‌گذرم. اما به منظور استحضار حضار محترم فقط همین قدر یادآور می‌شوم همه این خشونت‌ها و جنایات در جهان ما وقتی کلید خورد که نظریه شوک درمانی استاد و صاحب امتیاز جایزه کیتو عملیاتی شد.

دوست عزیز آقای گنجی! فرض کنیم شما از مادر گرامی نیز با دعا و ورد خشونت ستیزی متولد شده اید، فرض کنیم که ناف شما را هم با مبارزه مدنی و مسالمت آمیز بریده‌اند اما فکر نمی‌کنید در روزگاری که مردم بابت هر نون بربری هزار تومان پول می‌دهند و به این راحتی کلاه سرشان نمی‌رود، نمک گیر میلتون فریدمن جنایتکار شدن – آن هم در حد نیم میلیون دالر – با ژست خشونت ستیزی در تضاد است؟

در مورد انقلاب، آن هم از نوع کلنگی آن در سلسله مقالات نقد انقلاب بهمن و البته در حاشیه افاضات دوست و هم‌رزم جناب گنجی یعنی عباس عبدی نکاتی گفته‌ام و حوصله ورود مجدد به آن را ندارم.

به موازات رادیکالیزه شدن مطالبات اجتماعی مردم ایران جنبش اصلاحات سیاسی برهه به برهه بیش از گذشته به راست می‌چرخد. این جماعت که دیروز عبای "عالیجناب سرخپوش" تن رفسنجانی کرده بودند در سال ۸۴ تمام قد زیر همان عبا رفتند. این جریان که موسوی را محافظه کار و دولت گرا می‌دانستند در سال ۸۸ به زائده گرایش موسوی تبدیل شدند. این جنبش که بارها در برابر مجمع روحانیت مبارز و یک عضو مشهور آن (روحانی) صف بسته بودند حالا ریزه خوار دولت تدبیر و امید شده‌اند. شک نکنید که در انتخابات آتی جنبش اصلاحات سیاسی را در کنار جریان محافظه کار میانه و طیف لاریجانی- باهنر خواهید دید! نه مگر هر چه باشد راست میانه از راست افراطی بهتر است.....

بعد از تحریر!

استاد دیگر آقای گنجی یعنی جناب دکتر مهاجرانی که به تئورسین تسامح و تساهل مشهور هستند در یک برنامه مشابه آن هم در همان رسانه برتر نه فقط گناه اصلی خشونت‌های دهه شصت را متوجه کمونیست‌ها کردند بل که با آن خنده‌های موزیانه خود وارد نقد انقلاب اکتوبر و انقلاب چین هم شدند و برای کمونیست‌های کشته شده در دوران ستالین فاتحه خواندند و دوران تباه خمرها را به رخ کشیدند و این که کمونیست‌ها خودشان پرچمدار کمونیست‌کشی و دگر اندیش‌کشی بوده‌اند. با استدلال این برادر لمیده در رسانه برتر نمی‌دانم جنگ‌های اسلامی تاریخ خودمان اعم از قرمطی‌کشی و شیعه‌کشی و سنی‌کشی و بابی‌کشی را چه گونه توجیه کنیم. جنگ‌های کنونی فرق اسلامی در منطقه – از بوکو حرام و الشباب و النصره و شاخه‌های مختلف القاعده تا داعشو ارتش آزاد- جای خود!

محمد قراگوزلو. کرج. ۳۰ خرداد